

نقد و بررسی ساخته‌انگاری واقع با تکیه بر آرای پل بوقوسیان

فاطمه سعیدی *

(نویسندهٔ مسئول)

عبدالرسول کشفی **

چکیده

در تصویر کلاسیک از معرفت سه مقولهٔ «واقع» و «تبع آن» و «صدق» و «توجیه» اموری مستقل از ذهن و ذهنیات فاعل شناسا محسوب می‌شوند. اما نسبی‌گرایان استقلال این امور را از ذهن و ذهنیات فاعل شناسا انکار می‌کنند و بر این باورند که هر سه مقوله، یا دست‌کم برخی از آنها با توجه به نیازها، ارزش‌ها و علائق اجتماعی شکل می‌گیرند و به بیان دیگر «برساختهٔ اجتماعی» اند، در نتیجه معرفت مقوله‌ای نسبی است و از جامعه‌ای به جامعه‌ای و از جامعه‌ای در یک زمان به همان جامعه در زمان دیگر متفاوت است. حاصل این نوع نگرش به معرفت، نظریه‌ای است که امروزه با عنوان «نسبی‌گرایی معرفت-شناختی» معروف است. "پل بوقوسیان"، فیلسوف معاصر از ناقدان برجستهٔ نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی است. این مقاله با تکیه بر آرای پل بوقوسیان به بررسی و نقد نوعی از نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی می‌پردازد که ناشی از «ساخته‌انگاری واقع» است و ضمن نشان دادن محدودش بودن این نظریه می‌کوشد برخی آرای بوقوسیان در این زمینه را مورد بررسی و نقد قرار دهد.

واژگان کلیدی: ساخته‌انگاری واقع، عینی‌گرایی، نسبی‌انگاری.

*. دانش‌آموختهٔ کارشناسی‌ارشد فلسفه دین دانشگاه تهران؛ phfsaedi@gmail.com

** دانشیار دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران؛ akashfi@ut.ac.ir

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۵/۱۲؛ تاریخ تایید: ۱۳۹۱/۰۳/۳۰]

مقدمه

«نسبی‌انگاری» (relativism)، تاریخی به قدمت فلسفه دارد. این جریان فکری از «پروتاگوراس» با عبارت معروف «انسان معیار همه چیز است» آغاز شد و تا به امروز ادامه دارد. نسبی‌انگاری انواع مختلفی را داراست که از مهم‌ترین آنها می‌توان به نسبی‌انگاری معرفت‌شناختی (epistemic relativism)، نسبی‌انگاری اخلاقی (moral relativism) و نسبی‌انگاری زیبایی‌شناختی (aesthetics relativism) اشاره کرد.^۱ نسبی‌انگاری معرفت‌شناختی ناظر به حوزه شناخت و معرفت انسانی است و با توجه به تعریف سه‌جزئی معرفت (باور صادق موجه)، این نوع نسبی‌انگاری ناشی از نگاهی نسبی‌انگارانه به هر یک از اجزای سه‌گانه تعریف معرفت است. از این‌رو، نسبی‌انگاری معرفت‌شناختی سه قسم است: «نسبی‌انگاری ناظر به باور» (relativism about belief)، «نسبی‌انگاری ناظر به صدق» (relativism about truth) و «نسبی‌انگاری ناظر به توجیه» (relativism about justification). از آنجا که براساس نظریه مطابقت صدق، صدق یک باور به معنای مطابقت آن با امر واقع است، نسبی‌انگاری ناظر به صدق ریشه در نگاه آن دسته از متفکرانی دارد که نظری نسبی‌گرایانه نسبت به واقع دارند. از جمله این متفکران می‌توان به ساخت‌انگاران واقع اشاره کرد. مقاله حاضر به بررسی و نقد نسبی‌انگاری ناظر به صدق و یا به عبارت روشن‌تر به بررسی دیدگاه ساخته‌انگاری واقع می‌پردازد.

در این مقاله ابتدا به ارائه تعریفی از ساخته‌انگاری واقع (fact constructivism) می‌پردازیم. سپس استدلال‌هایی که در دفاع از آن از سوی «گودمن»^۲ و «پاتنم»^۳ مطرح شده از نظر می‌گذرانیم. بوقوسیان^۴ ضمن نقدهایی که بر آن استدلال‌ها وارد می‌داند، به این نتیجه می‌رسد که تنها راه مقابله با آن نقدها «برساخته‌انگاری نسبی‌انگارانه» است. او سپس ساخته‌انگاری نسبی‌انگارانه^۵ «رورتی»^۶ را مورد بررسی قرار می‌دهد و با نقد نسبی‌انگاری به‌طور کلی، ساخته‌انگاری واقع را بی‌اساس و ناموجه می‌داند. در این راستا نگارنده نیز نقدهایی بر بوقوسیان وارد می‌داند. با این حال در نقد کلی ساخته‌انگاری واقع و نسبی‌انگاری با او هم‌رأی می‌باشد.

تعریف ساخته‌انگاری واقع

بنابر نظریه «ساخته‌انگاری واقع»، «امر واقع» براساس علایق و نیازهای انسان شکل می‌گیرد. اما پرسش این است که این امر به چه صورتی شکل می‌گیرد و به بیان دیگر، ما چگونه امور واقع را می‌سازیم؟ بوقوسیان با نگاه به آثار مهم‌ترین و با نفوذترین ساخت‌گرایان واقع یعنی نلسون گودمن، هیلاری پاتنم و ریچارد رورتی چنین پاسخ می‌دهد^۷ که ما واقعیت را از طریق توصیف واقعیت می‌سازیم. به همین جهت او دیدگاه آنان را «وابستگی توصیفی واقعیات» (descriptive dependence of facts) می‌نامد. نکته اساسی و زیربنایی دیدگاه آنان این است که

واقعیات مستقل از شاکله مفهومی‌ای که ما برای توصیف آن‌ها برگزیده‌ایم، وجود ندارند. گودمن می‌گوید: «ما جهان را با ایجاد تعابیر می‌سازیم». اما سخن اخیر دقیقاً به چه معناست؟ گودمن با برگزیدن عنوان «شیوه‌های ساخت جهان» (*Ways of Worldmaking*) برای کتابش به خوبی نشان می‌دهد که مرادش این است که ما واقعا جهان‌های مختلف را با خلق نظریات یا نظام‌های مختلف یا به قول مکرر خودش با تعابیر مختلف می‌سازیم (Boghossian, 2006, p.27). او در فصلی ذیل عنوان «جعل واقعیت» (*The Fabrication of Fact*) موضع خود را به روشنی بیان می‌کند و خود را در مقابل «میناگرایی» (*fundamentalists*) قرار می‌دهد که معتقدند واقعیات یافته و نه ساخته می‌شوند و اینکه واقعیات جهان واقعی را تشکیل می‌دهند و شناخت متشکل از باور به واقعیات است (Goodman, 1996a, p.65).

از نظر گودمن حتی مواد بسیاری که جهان از آنها ساخته می‌شود نظیر ماده، انرژی، موج، پدیده‌ها همراه با جهان ساخته می‌شوند (Ibid, p.65). مطلبی که در اینجا حائز اهمیت است، بحث کثرت‌گرایی یا به تعبیر مناسب‌تر نسبی‌انگاری گودمن است. بنابر اعتقاد او راه‌ها یا تعابیر مختلفی برای ساخت جهان وجود دارد و هیچ یک از این راه‌ها برتر از دیگری نیستند (Ibid, pp.3-11) گودمن تا آنجا پیش می‌رود که «فیزیکیالیسم»^۷ و «فنونالیسم»^۸ را که دو نظام رقیب در تبیین جهان به شمار می‌روند در یک ردیف قرار می‌دهد و هر دو را شیوه‌ای از توصیف و ساخت جهان معرفی می‌کند. نکته مهم‌تر این است که هیچ راهی برای نشان دادن اینکه کدامیک از این دو نظام معرفتی صحیح‌تر از دیگری است وجود ندارد؛ چراکه گودمن به طور کلی اصل مطابقت با واقع را رد می‌کند. از همین روست که پاتنم یکی از اصلی‌ترین تم‌های «شیوه‌های ساخت جهان» گودمن را این می‌داند که «هیچ مبنای ممتازی وجود ندارد» (Putnam, 1990, p.107). پاتنم یادآور می‌شود گودمن در این کتاب معتقد است که توصیفات بسیار و به یک اندازه معتبر از امر محسوس (*The phenomenal*) وجود دارد.^۹

گودمن در نگاه کثرت‌گرایانه‌اش نه تنها از تعابیر مختلف توصیف جهان سخن می‌گوید؛ بلکه معتقد است این تعابیر برای ساخت جهان‌های بالفعل متکثر (*multiple actual world*) به کار می‌رود.^{۱۰} اما دلیل طرح بحث جهان‌های بالفعل متکثر نزد گودمن چیست؟ گودمن معتقد است برخی حقایق با هم در تعارض اند مثل اینکه «زمین ساکن است» و «زمین به دور خورشید می‌گردد». او بر این باور است بهترین راه برای حل چنین تعارضاتی این است که اینگونه تعابیر را در جهان‌های مختلف صادق بدانیم. در واقع می‌توان با جداسازی مانع تعارض شد (Goodman, 1996c, p.152) سپس می‌گوید: «از این رو اگر جهان بالفعل وجود دارد، جهان‌های بسیاری موجودند. زیرا تعابیر صادق متعارضی وجود دارند و آنها نمی‌توانند در جهان یکسان و مشابهی باشند. اگر مفهوم کثرت جهان‌های بالفعل عجیب و ناخوشایند است، با وجود این شق تحمل‌ناپذیر جهانی که در آن تناقض وجود دارد و از این رو تمام تعابیر صادق‌اند، ناگزیر ما را به آن سمت می‌کشاند» (Ibid). به این ترتیب گودمن با توسل به نسبی‌انگاری از تعارض جلوگیری می‌کند.

ساخته‌انگاری نزد رورتی

فیلسوف دیگری که بوقوسیان در «وابستگی توصیفی واقعیات» به او اشاره می‌کند ریچارد رورتی است. رورتی می‌نویسد:

وقتی چیزی مانند دایناسور را توصیف می‌کنیم، رنگ پوست و زندگی جنسی‌اش به لحاظ علی مستقل از توصیف ما از آن است اما پیش از آنکه آن را دایناسور یا هر چیز دیگری توصیف کنیم، این ادعا معنایی ندارد که «دایناسور واقعی» دارای خصوصیات است. «واقعی» به چه معناست؟ شیء به خودی خود چیست؟... بیایید آن را با جزئیات بیشتری توصیف کنیم. تنها در هنگام توصیف آن، در موقعیتی هستیم که بگوییم کدامیک از ویژگی‌ها به‌نحو علی مستقل از توصیف ما از دایناسور هستند و کدام نیستند. اگر آن چیز را دایناسور توصیف کنیم آنگاه می‌توان گفت مثلا ویژگی تخمگذار بودن به‌نحو علی مستقل از توصیف ما از دایناسور است، اما خصیصه حیوان بودنش چنین نیست. این مسأله تمایز بین ویژگی‌های ذاتی و صرفا نسبی (elational) دایناسور نیست. این امر تنها تمایز بین نسبت‌های علی ذیل توصیف-causal-relations (under-a-description) برای برخی چیزها (تخم) و نسبت‌های علی ذیل توصیف برای برخی چیزهای دیگر است.^{۱۱} افرادی مثل گودمن، پاتنم و خودم می‌اندیشیم که هیچ شیوه مستقل از توصیفی، یعنی شیوه‌ای که تحت هیچ توصیفی نباشد وجود ندارد که [بر اساس آن] جهان موجود باشد (Boghossian, op.cit, p. 27).

از نظر بوقوسیان این نظریه تعبیری از دیدگاهی است که همه واقعیات را وابسته به ذهن می‌داند؛ زیرا آشکارا تنها اذهان‌اند که قادر به توصیف جهان‌اند (*Ibid*). بوقوسیان معتقد است نمی‌توان به‌راحتی چنین دیدگاهی را راجع به تمامی واقعیات پذیرفت. او می‌پرسد: چه دلیل قاطع و روشنی وجود دارد تا از دیدگاه «واقع‌گرایی خام» راجع به جهان دست بکشیم و چنین دیدگاه ضد شهودی‌ای را بپذیریم؟ او مدعی است به‌سادگی نمی‌توان در نوشته‌های برساخته‌انگاران واقع، پاسخی برای این پرسش یافت. در واقع آنچه بحث معقول در باب این نظریه را دشوار می‌کند تلفیق آن با نظریه‌ایست که آن را «نسبیت اجتماعی توصیف» (social relativity of description) می‌نامد و آن چنین است: اینکه چه طرحی را برای توصیف جهان برگزینیم، بسته به این است که چه طرحی را برای برگزیدن مفید بدانیم و اینکه چه طرحی را برای برگزیدن مفید بدانیم مبتنی بر علایق و نیازهای ممکن ما به عنوان موجودات اجتماعی است (*Ibid*). نسبیت اجتماعی توصیفات را به‌وضوح می‌توان در متن زیر از رورتی مشاهده کرد:

ما زرافه‌ها را به دلیل نیازها و علایق‌مان با نام زرافه توصیف می‌کنیم. همین امر راجع به کلماتی چون اندام، سلول، اتم و غیره (اجزائی که زرافه از آنها ساخته شده‌اند) نیز مطرح است. تمامی توصیفاتی که ما از اشیاء ارائه می‌دهیم مناسب اهدافمان هستند. اگر شما انسانی علاقه‌مند به شکار باشید مرز بین زرافه و هوای اطرافش برایتان روشن است اما اگر شما مورچه یا آمیب یا مسافری فضایی بودید که از ابزار زبان استفاده می‌کند، آن مرز چندان واضح نبود و چندان روشن نبود که آیا شما اصولاً در زبان‌تان نیاز به کلمه زرافه داشتید یا نه (*Ibid*).

تا اینجا رورتی از شیوه‌های مختلف توصیف جهان بحث می‌کند و اینکه اگر شما مورچه یا آمیب به کار برنده زبان باشید روشن نیست که کلمه‌ای مثل زرافه را در زبان‌تان داشته باشید یا نه. اما در ادامه رورتی این نظریه را یعنی نظریه نسبیت اجتماعی توصیف را به نظریه «وابستگی توصیفی واقعیات» پیوند می‌زند و این دقیقاً موضعی است که بوقوسیان مورد موشکافی قرار می‌دهد و با آن به مخالفت بر می‌خیزد. رورتی در ادامه می‌گوید: «به‌طور کلی روشن نیست هر یک از میلیون‌ها شیوه‌های توصیف ذرات زمانی مکانی که از طریق آنچه ما آن را زرافه می‌نامیم مشخص شده‌اند، نسبت به شیوه‌های دیگر نزدیک‌تر به شیوه‌ای باشد که اشیاء به خودی خود موجودند.» (*Ibid*, p.30). پرسش این است که آیا به‌راستی می‌توان نظریه «نسبیت اجتماعی توصیفات» را حامی نظریه وابستگی توصیفی واقعیات دانست؟ و آیا اساساً وابستگی توصیفی واقعیات برآمده از نظریه مذکور است. بوقوسیان امکان چنین امری را به‌طور کل انکار می‌کند و با صراحت می‌گوید: «گفتن اینکه باید [علت] پذیرش‌مان از برخی توصیفات را برحسب علایق عملی‌مان توضیح دهیم و نه برحسب تطابق با شیوه‌ای که اشیاء به‌خودی‌خود هستند، یک چیز است؛ و اینکه چیزی به‌عنوان شیوه‌ای که اشیاء به خودی‌خود، مستقل از توصیفات ما وجود ندارد، چیز کاملاً دیگری. کاملاً ممکن است به اولی معتقد بود بدون اینکه به هیچ‌وجه دومی را تأیید کرد» (*Ibid*, p.31).

به این ترتیب بوقوسیان معتقد است هیچ ارتباطی میان این دو نظریه وجود ندارد. همانطور که بسیاری از عینی‌گرایان واقع‌می‌پذیرند که توصیفات به صادق بسیاری از جهان وجود دارد. اما به اعتقاد آن‌ها چنین نیست که بتوان هر توصیفی را پذیرفت چراکه بسیاری از توصیفات به دلیل عدم مطابقت با واقع کاذب‌اند. در واقع اگر کمی بیشتر به نظریه نسبیت اجتماعی توصیفات بیندیشیم می‌بینیم که به هیچ‌وجه این نظریه بدین معنا نیست که نمی‌توان توصیفاتی یافت که به واقعیت نزدیکتر باشد. تا اینجا با نظریه ساخته‌انگاری واقع آشنا شدیم و دریافتیم که بر مبنای این نظریه هیچ واقعیتی مستقل از توصیفات ما وجود ندارد. حال بوقوسیان در پی آن است که آیا واقعاً می‌توان استدلال موجه و قانع‌کننده‌ای در حمایت از برساخته‌انگاری واقع یافت؟ او در این قسمت، استدلال نلسون گودمن، هیلاری پاتنم و ریچارد رورتی را مورد بررسی قرار می‌دهد و در نهایت نتیجه می‌گیرد که چنین استدلالی وجود ندارد.

استدلال گودمن

بر مبنای استدلال گودمن که بوقوسیای آن را استدلال «کارد شیرینی‌بر» (cooki cutter) می‌نامد، این مفاهیم ما هستند که واقعیت را می‌سازند؛ در واقع مفاهیم ما با تقسیم‌بندی جهان و کشیدن مرز بین آن‌ها، واقعیات را شکل می‌دهند. برای مثال اگر ما یک دسته اتم را در نظر بگیریم و دور آن خط بکشیم بدین‌وسیله مفهوم مولکول را خلق می‌کنیم، به بیان دقیق‌تر مولکول پا به عرصه وجود می‌نهد. وقتی ما به صورت مفهومی چیزی را توصیف می‌کنیم در واقع باعث می‌شویم آن چیز پا به عرصه وجود نهد. ممکن است همه ما خطوطمان را به نحوی مستقل از دیگری ترسیم کنیم ولی هیچ کدام نماینده دقیق‌تری از چگونگی واقعی اشیاء نیستند. این امر بدین سبب است که هیچ راهی نیست که اشیاء واقعا به خودی خود وجود داشته باشند؛ بلکه صرفا مفاهیم توصیفی‌ای وجود دارد که من و شما آن را به کار می‌بریم.^{۱۲} پیشتر اشاره شد که از نظر گودمن ما با تعابیرمان جهان را می‌سازیم و اینکه هر تعبیری جهان را نمی‌سازد؛ بلکه تنها تعابیر درست جهان را می‌سازند. او با تحلیلی نشان می‌دهد حتی «پیشتر آنجا بودن» نیز مسأله ساختن است. او برای روشن شدن بحثش مثالی می‌زند:

در اتاق انتظار آشفته‌ای نشسته‌ام، بی‌خبر از اینکه سیستم استریویی در آنجا موجود است. کم‌کم می‌فهمم دو بلندگو در قفسه کتابخانه، یک گیرنده و گرامافون در گوشه قفسه و یک کنترل از راه دور روی طاقچه ساخته شده‌اند. من سیستمی را می‌یابم که پیشتر آنجا بوده است. اما این یافتن به چه معناست؟ در پاسخ باید گفت: تمیز عناصر چندی از محیط پیرامون، مقوله‌بندی کردن آن‌ها و متحد کردن آن‌ها در یک کل واحد. اما ناظر دیگری که تازه از زندگی در اعماق جنگل [برگشته است] هیچ سیستم استریویی را در آن اتاق نمی‌یابد؛ چراکه او وسایل ساختن آن را در اختیار ندارد. او حتی کتاب‌ها را نخواهد یافت. اما در کتاب‌ها و گیاهانی که من یافته‌ام ممکن است او سوخت و غذا بیابد. او حتی نمی‌داند که دستگاه استریو کجاست. او به هیچ‌وجه آنچه را که من دستگاه استریو می‌دانم به عنوان یک شیء تشخیص نمی‌دهد یعنی او چنین شیء‌ای را نمی‌فهمد یا نمی‌سازد (Ibid, p.155-6).

سپس او وارد بحث ساخت اشیاء می‌شود که در این مورد صور فلکی را مثال می‌زند. بوقوسیای نیز بحث‌اش را براساس این مثال پیش می‌برد. آیا صورت فلکی مادامی‌که ستارگانی که آن را تشکیل می‌دهند وجود داشته است یا تنها وقتی که انتخاب و نامگذاری شده پدید آمده‌است؟ در مورد دوم، صورت فلکی از طریق تعبیر ایجاد شده است و گفتن اینکه صورت فلکی همیشه در خارج و پیش از هر تعبیری از جانب ما بوده است به چه معنا می‌تواند باشد؟ آیا به این معناست که تمام اشکال ستارگان هرچه هستند همیشه صور فلکی‌اند چه به معنای دقیق کلمه انتخاب و نامگذاری بشوند و چه نشوند؟ من می‌گویم گفتن اینکه تمام اشکال صور فلکی هستند، در واقع برابر با گفتن این است که هیچ یک

[صور فلکی] نیستند (Ibid, p.156)، اما در این داستان ستاره با صور فلکی تفاوتی ندارد و ما ستارگان را نیز با کشیدن برخی مرزها به جای مرزهای دیگر می‌سازیم (Ibid). او حتی از بسط نظریه‌اش به گذشته و اشیاء پیشتر موجود هم ابایی ندارد و در پاسخ این انتقاد "شفلر" که چطور می‌توانیم به شکل معقول بگوییم که ما یا تعابیرمان، ستارگانی را می‌سازیم که بسیار پیشتر از ما و تمام تعابیر وجود داشته‌اند؟ (Scheffler, 1996, p.133-41) می‌گوید: «به‌وضوح از طریق ساخته‌شدن از طریق تعبیری که ستارگان را بسیار پیشتر از خودش در فضا- زمان خودش قرار می‌دهد» (Ibid. p.156) به این ترتیب گودمن تا آنجا پیش می‌رود که معتقد به هیچ عنصر مطلق، هیچ زمان-مکان، یا هیچ ماده‌ی خام مشترکی نیست (Ibid. p.156).

اما هنگامی که گودمن می‌خواهد به بیان روشن‌تر دیدگاهش را توصیف کند همان‌طور که در موارد فوق دیدیم چندان سربلند و پیروز به‌نظر نمی‌رسد. گویی چیزی آن بیرون باید باشد تا ما خطی به دور آن بکشیم و آن را صور فلکی، ستاره و . . . بنامیم. اما چنان که دیدیم او منکر چنین چیزی است. او در جای دیگری می‌گوید: «مواد بسیاری نظیر ماده، انرژی، موج، پدیده‌ها که جهان از آنها ساخته می‌شود همراه با جهان ساخته می‌شوند. اما از چه ساخته می‌شوند؟ نه از هیچ، بلکه از جهان‌های دیگر ساختن... از جهان‌های پیشتر موجود آغاز می‌شود. ساختن دوباره‌سازی است» (Goodman, Op.cit, p.65)^{۱۳} اینجا نیز اگرچه گودمن می‌گوید که تمام عناصری که جهان از آنها ساخته می‌شود همراه با جهان ساخته می‌شوند اما در نهایت بیان می‌کند که ساختن دوباره‌سازی است گویی در نهایت باید جهانی باشد تا ما از طریق آن جهان‌های دیگر یا عناصر سازنده‌ی جهان را از روی آن بسازیم.

نقد دیدگاه گودمن

بوقوسیان در نقد دیدگاه گودمن ابتدا بر مورد صور فلکی متمرکز می‌شود. او معتقد است انتخاب این مورد چندان هوشمندانه به‌نظر نمی‌رسد؛ چرا که دست‌کم در یک نگاه سطحی چنین تعریفی از صور فلکی، یعنی اینکه از طریق انتخاب ما به‌وجود می‌آید، در اکثر فرهنگ‌نامه‌ها موجود است. یعنی صور فلکی خود کلمه‌ای وابسته به توصیف است و بیان آن از طریق گودمن چندان مشکلی را نمی‌گشاید چه رسد به اینکه بخواهیم بر اساس آن راجع به تمام واقعیات حکم کنیم و بگوییم تمام واقعیات وابسته به توصیف است. اما مشکل جدی‌تر دیدگاه گودمن از نظر بوقوسیان این است که خود این دیدگاه مستلزم این است که برخی واقعیات وابسته به توصیف نباشند. اگر مدل گودمن را عقب‌تر ببریم تا جایی که به ذرات سازنده‌ی جهان برسیم در نهایت باید چیزی باشد که ما مرزی به دور آن بکشیم و آن را مثلاً الکترون یا پرتون بنامیم. به‌نظر می‌آید بدون این ماده‌ی نخستین که چندان فرقی هم نمی‌کند چه باشد، این مدل معنایی ندارد و همین یک مورد برای نقض تعمیم این دیدگاه به همه‌ی واقعیات کافی است. از این‌رو از نظر بوقوسیان مهم‌ترین مشکل دیدگاه مذکور این است که در بطن آن نوعی واقع‌گرایی نهفته است که استدلال را از کارایی لازم می‌اندازد.

استدلال پاتنم

بوقوسیان استدلال هیلاری پاتنم را که معتقد به نسبی‌انگاری مفهومی و نوعی رئالیسم که خود آن را «رئالیسم درونی» (internal relativism) می‌نامد، در زمره استدلال‌های موجود در زمینه وابستگی توصیفی واقعیات ذکر می‌کند. پاتنم معتقد است رئالیسم درونی هم جنبه سلبی و هم جنبه ایجابی دارد. رئالیسم درونی منکر وجود واقعیتهای برای تشخیص صدق شاکله‌های مفهومی مورد کاربرد ما اعم از شاکله‌های مفهومی اشیاء فهم متعارف یا شاکله‌های علمی-فلسفی است. هر یک از این شاکله‌ها در صورت فعلی‌شان، شامل عناصری هستند که بنابر معیارهای خود شاکله درست یا غلط بودنشان مشخص می‌شود. اما این سؤال که کدام صادق، واقعا صادق است، سؤالی است که در رئالیسم درونی جایی ندارد (Putnam, Op.cit, p.96).

پاتنم به منظور روشن شدن بحث‌اش مثالی می‌زند. او از ما می‌خواهد جهانی را با «سه فرد» (three individual) در نظر بگیریم که بوقوسیان آن را به صورت دایره‌هایی با نام‌های x_1 , x_2 و x_3 تصور می‌کند. پاتنم می‌پرسد: چند شیء در این جهان وجود دارد؟ خوب، من گفتم جهانی را با سه فرد در نظر بگیرید، نگفتم؟ از این رو آیا نباید سه شیء وجود داشته باشد؟ اما نظریه منطقی خوبی وجود دارد که به نتیجه متفاوتی منجر می‌شود. فرض کنید مثلا، من مثل برخی منطقدانان لهستانی، معتقدم که برای هر دو جزء، شیء‌ای وجود دارد که حاصل جمعشان است (این فرض بنیادین مرولوژی (mereology) است، جمع جزء و کلی که از سوی لسنیسکی (Lesniewski) ابداع شده است). . . . آنگاه می‌فهمم که جهانی با سه فرد واقعا شامل هفت شیء است (Ibid).

بوقوسیان با ذکر این نقل قول از پاتنم می‌گوید درسی که پاتنم با این مثال می‌دهد این است که هیچ واقعیتهای وجود ندارد راجع به اینکه چند شیء در این جهان وجود دارد. اگر ما شاکله مفهومی فهم متعارف را اخذ کنیم، این جهان سه شیء دارد یعنی x_1 , x_2 , x_3 و اگر شاکله مفهومی منطقدان لهستانی را لحاظ کنیم هفت شیء یعنی $x_1+x_2+x_3$; x_1+x_3 ; x_2+x_3 ; x_1+x_2 ; x_3 ; x_2 ; x_1 . بوقوسیان تصریح می‌کند: «بر مبنای این استدلال کوچک پاتنم نتیجه می‌گیرد که بی‌معناست فکر کنیم شیوه‌ای وجود دارد که اشیاء به خودی خود و مستقل از انتخاب شاکله مفهومی موجودند» (Boghossian, Op.cit, pp.36-37).

نقد دیدگاه پاتنم^{۱۴}

بوقوسیان معتقد است نه تنها مثال پاتنم به نتیجه دلخواه او نمی‌رسد؛ بلکه حتی نتیجه عکس دارد. تنها چیزی که پاتنم نشان می‌دهد این است که تعداد زیادی توصیف صادق برابر از جهان می‌تواند وجود داشته باشد که هیچ عینیت‌گرایی واقع با آن مخالف نیست. عینیت‌گرایی واقع تنها به این امر ملتزم است که برخی توصیفات از جهان به دلیل عدم مطابقت با واقع صادق نیستند. البته پاتنم نیز از این نکته غافل نمانده و آن را یادآور می‌شود، اما پاسخی که می‌دهد با توجه به اظهارات بعدی

نقد و بررسی ساخته‌انگاری واقع با تکیه بر آرای پل بوقوسیان
(Critique and Review of Constructivism of Reality Based on Paul Boghossian's Views)

بوقوسیان که در پی خواهد آمد چندان راهگشا نیست. پاتنم بعد از اینکه مثالش را ذکر می‌کند واکنش «واقع‌گرایی متافیزیکی»^{۱۵} را در مقابل این مشکل جویا می‌شود. او بیان می‌کند که چنین فردی خواهد گفت که ما جهان واحدی داریم که می‌توان آن را چون یک تکه خمیر (dough) فرض کرد که می‌توانیم آن را به شکل‌های مختلف برش بزنیم اما پاتنم معتقد است که استعاره‌ی کارد شیرینی‌بر در مقابل این سؤال که بخش‌های این خمیر چیستند؟ با شکست مواجه می‌شود. اگر پاسخ این است که $x_1 + x_2 + x_3$; x_1 ; x_2 ; x_3 ; $x_1 + x_2$; $x_2 + x_3$; $x_1 + x_3$ ؛ توصیف خنثی نداریم (مبهم - ابهام‌زدایی کنید از نظر من ابهام ندارد استاد) بلکه توصیف جانبدارانه داریم یعنی تنها توصیف منطقدان ورشو! پاتنم می‌گوید: «واقع‌گرایی متافیزیکی نمی‌تواند پدیده‌ی نسبی‌انگاری مفهومی را بفهمد؛ چراکه بر مبنای این پدیده خود مفاهیم ابتدایی منطقی و خصوصاً مفاهیم شیء و وجود تنوعی از کاربردهای مختلف را دارند تا اینکه معنای مطلق واحدی داشته باشند (Ibid, p.97). اما بوقوسیان با گفتن اینکه جهان با توجه به شاکله مفهومی فهم متعارف سه شیء دارد در مقابل اینکه جهان با توجه به شاکله مفهومی منطقدان لهستانی، هفت شیء دارد، با یکدیگر ناسازگار نمی‌داند؛ چراکه آن توصیفات شامل مفاهیم متفاوتی از «شیء» هستند. همان‌طور که گفتن اینکه هشت نفر در مهمانی وجود دارند با گفتن اینکه چهار زوج در مهمانی هستند با هم سازگار است آن دو توصیف نیز با هم سازگارند، البته وی منکر این امر نیست که گاهی برخی توصیفات به دلیل عدم مطابقت با واقع به کلی کاذب‌اند. اما نکته دیگری که بوقوسیان در نقد استدلال پاتنم می‌افزاید (و در واقع همان نکته‌ای است که در نقد گودمن به کار می‌برد) این است که برای مؤثر بودن چنین مثالی لازم است که با برخی از واقعیات اساسی شروع کنیم. به عنوان مثال اینکه جهانی با سه دایره وجود دارد. با فرض اینکه این جهان کوچک دارای سه دایره است آنگاه می‌توانیم مفهومی از شیء ارائه کنیم که بر مبنای آن صادق است که سه شیء وجود دارد و با مفهوم متفاوتی از شیء، هفت شیء داشتن آن جهان صادق است. از این‌رو بنا به نظر بوقوسیان باید واقعیت بنیادینی وجود داشته باشد تا این توصیفات مختلف بر اساس آن ساخته شود اما این دقیقاً چیزی است که برساخته‌انگاری واقع منکر آن است.

فیلسوف دیگری که در این زمینه به نقد نسبی‌انگاری مفهومی از نوع پاتنم می‌پردازد "دونالد دیویدسن" است. وی به طریقی متفاوت از بوقوسیان نسبی‌انگاری را منتفی می‌داند. بنا به نظر دیویدسن نسبی‌انگاران معتقدند که نمی‌توان شاکله‌های مفهومی را به همدیگر ترجمه کرد؛ حال آنکه بحث از زبان به شرایط صدق برمی‌گردد و هنگامی که شرایط صدق احراز شود، ترجمه و تفسیر هم امکان‌پذیر می‌شود. از آنجا که شرایط صدق مختص به زبان خاصی نیست پس ترجمه و تفسیر شاکله‌های مفهومی به همدیگر نیز امکان‌پذیر است. از این‌رو نسبی‌انگاری منتفی می‌شود.^{۱۶} اما بوقوسیان صرفاً به نقد استدلال‌های مذکور قناعت نمی‌کند؛ بلکه به بررسی مشکلات بنیادین این دیدگاه نیز می‌پردازد.

مشکلات بنیادین ساخته‌انگاری واقع از منظر بوقوسیان

بوقوسیان معتقد است مسأله تنها این نیست که ما دلایل قانع‌کننده و خوبی برای ساخته‌انگاری واقع نداریم؛ بلکه می‌توانیم دلایل مهم و جدی‌ای نیز علیه آن ارائه دهیم که از بین آن‌ها به سه دلیل اشاره می‌کند.

دلیل اول: مشکل علیت (Content and Justification)

سؤال مهمی که اینجا مطرح می‌شود این است که چطور ما می‌توانیم به‌صورت توصیفی موجب چیزهایی شویم که موجودیت‌شان پیش از موجودیت انسان بوده است؟ مثلاً چطور ممکن است "رامسس دوم" (سال مرگ ۱۲۱۳) از طریق "باسیلی" مرده باشد که "روبرت کوخ" در سال ۱۸۸۲ آن را کشف کرد؟ بوقوسیان معتقد است همان‌طور که مرض سل مطمئناً پیش از کشف آن وجود داشته است همچنین یقیناً مواردی وجود دارد که می‌باید پیش از انسان وقوع یافته باشد نظیر کوه‌ها، اقیانوس‌ها، دایناسورها و زرافه‌ها؛ با وجود این بر طبق این دیدگاه برساخته‌انگاران این ابژه‌ها تنها وقتی که انسان مفهوم توصیفی از آنها ارائه دهد پا به عرصه وجود می‌نهند. نویسنده کتاب *محتوا و توجیه (Content and Justification)* معتقد است این دیدگاه منجر به شکل عجیبی از علیت رو به عقب می‌شود به‌طوری‌که علت (فعالیت ما) بعد از وجود معلول (وجود موجودات پیش از ما نظیر دایناسورها) پدید می‌آید که امری نامعقول است.

پیشتر دیدیم که شبیه چنین انتقادی را شفلر به گودمن وارد می‌کند. او پرسید: چطور ما یا تعبیرمان می‌توانیم ستارگانی را به وجود آوریم که سال‌ها پیش از ما وجود داشته‌اند؟ و گودمن در پاسخ گفت: از طریق تعبیری که آنها را پیش از خودشان قرار می‌دهند. اما به‌نظر می‌رسد این انتقاد بوقوسیان وارد نیست؛ چراکه این انتقاد به‌نوعی مصادره به‌مطلوب است. ما نمی‌توانیم با مبانی رئالیستی به نقد برساخته‌انگاری بپردازیم چراکه بر اساس مبانی رئالیستی می‌پذیریم چیزهایی که موجودیتشان پیش از وجود انسان‌ها بوده است، مستقلاً پیش از وجود انسان‌ها وجود داشته است. نمی‌توانیم با این مبنا به نقد برساخته‌انگاری بپردازیم. ساخت‌گرا نیز در مقابل چنین نقدی به‌راحتی موضع خودش را بیان می‌کند از این‌رو که مبنایش ساخته‌انگاری است.

دلیل دوم: کفایت مفهومی (conceptual competence)

بوقوسیان مدعی است کاربرد مفهومی چون الکترون، کوه و... نشان از وجود مستقل آنها دارد. چگونه می‌توان مدعی شد کوهی که ما آن را مستقل از ذهن، دارای ویژگی‌هایی چون بزرگی، صلابت و... می‌دانیم خود ساخته باشیم. گفتن چنین چیزی به لحاظ مفهومی نامنسجم (conceptually incoherent) است.

دلیل سوم: مشکل ناسازگاری (disagreement)

از نظر بوقوسیان این دلیل متقاعدکننده‌ترین استدلال علیه برساخته‌انگاری واقع به‌شمار می‌رود. از آنجایی که در ساخته‌انگاری واقع ما واقعیات را بر اساس علایق و نیازهای مان می‌سازیم کاملاً طبیعی است که یک جامعه واقعیت P و دیگری $\sim P$ را بسازد. اینجاست که اصل تناقض عبارتست از اینکه ضرورتاً چنین نیست که هم P و هم $\sim P$ نقض شود. چطور ممکن است در یک جهان هم P و هم $\sim P$ صادق باشد. هم زمین مسطح و هم کروی باشد؟ از نظر او توجه به این نکته ضروری می‌نماید که این مشکل بر وجود بالفعل و واقعی جوامعی با واقعیات ناسازگار بنا نشده؛ بلکه همین که این امکان وجود دارد جامعه‌ای p و جامعه‌ی دیگر $\sim p$ و یا q را که مستلزم $\sim p$ است بسازد برای نقض اصل عدم تناقض کافیهست. البته این مشکل، خاص ساخته‌انگاری کلی نیست؛ بلکه ساخته‌انگاری در حوزه‌های خاص را هم در بر می‌گیرد.^{۱۹،۱۸}

بوقوسیان مدعی است ساخته‌انگاری گودمن به‌سختی می‌تواند از پس این مشکل و مشکلات پیشین برآید، اما رورتی سعی کرده است مدلی را ارائه کند که این مشکلات را نداشته باشد، اما چنانکه پیشتر ملاحظه کردیم گودمن معتقد است بهترین راه‌حل برای رفع حقایق متعارض این است که آنها را در جهان‌های مجزا در نظر بگیریم. در واقع گودمن با کمک نسبی‌انگاری مشکل اختلاف را حل می‌کند و این چیزی است که نه‌تنها بوقوسیان به آن اشاره نمی‌کند؛ بلکه معتقد است برساخته‌انگاری نوع گودمن از پس این مشکل بر نمی‌آید و راه‌حل این مشکل را در ساخته‌انگاری نسبی‌انگارانه‌ی رورتی می‌جوید.

ساخته‌انگاری نسبی‌انگارانه ریچارد رورتی

استدلال دیگری که بوقوسیان در زمینه ساخته‌انگاری واقع مطرح می‌کند استدلال ریچارد رورتی است. همان‌طور که دیدیم بوقوسیان سه مشکل بنیادین برای ساخته‌انگاری واقع مطرح کرد و معتقد بود مدل کارد شیرینی بر گودمن قادر به پاسخ به آن مشکلات نیست که البته نشان داده شد بوقوسیان نیز در اشتباه است. در هر صورت بوقوسیان به‌زعم خویش معتقد است تنها راه‌گریز از آن نقدها نوعی ساخته‌انگاری نسبی‌انگارانه است که می‌توان آن را نزد رورتی یافت. رورتی در این باره چنین می‌نویسد:

افرادی مثل گودمن، پاتنم و من -افرادی با این باور که جهان مستقل از توصیفات ما وجود ندارد. [یعنی] راهی نیست که وجود جهان تحت هیچ توصیفی نباشد- ما همواره اغوا می‌شویم تا استعاره صورت- ماده کانتی را به‌کار ببریم، وسوسه می‌شویم بگوییم هیچ شیء‌ای پیش از آنکه زبان مواد خام را شکل بدهد وجود ندارد. . . . اما به محض آنکه چیزی مانند این را بگوییم (به‌طرز موجهی) خود را متهم به ایجاد ادعای علی

کاذبی می‌یابیم که مثلاً ابداع دایناسور موجب می‌شود دایناسور پا به عرصه وجود بنهد متهم به چیزی که مخالفان ما آن را «ایده آلیست زبانی» می‌نامند (Boghossian, Op.cit, pp.42).

سپس بوقوسیایان می‌پرسد اگر ما نباید ساخت واقع را براساس مدل کارد شیرینی بر کانتی که برطبق آن مفاهیم ما «مواد خام» جهان را برش می‌زند^۲، بفهمیم. پس چطور باید آن را بفهمیم؟ او پاسخ را در نوشته‌های رورتی می‌جوید:

هیچ یک از ما مخالفان بازنمایی (antirepresentationalists) هرگز تردید نکرده‌ایم که اکثر چیزها در جهان به نحو علی مستقل از ما هستند. آنچه مورد تردید ماست این است که آیا آنها به نحو بازنما بودن هم مستقل از ما هستند؟ برای اینکه X به نحو بازنمایی مستقل از ما باشد، باید دارای ویژگی‌های ذاتی باشد... از آنجایی که ما هیچ راهی برای دستیابی به اینکه کدام توصیفات شیء ذاتی آن است و در مقابل کدام عرضی (extrinsic) (مثلاً ویژگی‌های وابسته به توصیف‌اش) نداریم. مایلیم تا تمایز ذاتی - عرضی، یعنی این ادعا که باورها بازنما هستند و کل مسأله استقلال یا وابستگی بازنمودی را کنار بگذاریم (Ibid, p.43).

بوقوسیایان معتقد است تفسیر کلام رورتی چندان آسان نیست، باوجود این مدعی است تفسیری که او ارائه می‌دهد بهترین تفسیری است که می‌تواند از پس مشکلات مذکور بر آید. بوقوسیایان می‌گویند در مدل کارد شیرینی بر ما از طریق توصیف واقعیت به مفهوم واقعیت دست می‌یابیم. نزد رورتی نه واقعیت به خودی خود و نه ساخت جهان بر اساس توصیفات ما از آن معنا دارد. او تمام مدعیات حقیقت را نسبی در نظر می‌گیرد و پراگماتیسم را برای توجیه آن به کار می‌گیرد. در واقع نمی‌توان گفت توصیفی از جهان بهتر از توصیف دیگری است یا به جهان به خودی خود نزدیک‌تر و وفادارتر است. اما این مطلب بدین معنا هم نیست که همه شیوه‌های سخن گفتن از جهان برابرند ممکن است ما بنا به دلایل عملی یکی را به دیگری ترجیح دهیم. تنها دلایل عملی و پراگماتیک هستند که سبب ترجیح یک شیوه بر شیوه دیگر می‌شوند. با این تفسیر از رورتی، بوقوسیایان مدعی است هر سه مشکل حل می‌شوند. بیان کردیم که برطبق این مدل شیوه‌های سخن گفتن و بازی‌های زبانی متفاوتی وجود دارد. خوب، بر طبق بازی زبانی‌ای که ما پذیرفتیم اکثر جنبه‌های جهان به نحو علی مستقل از ما هستند. ما پذیرفته‌ایم که مثلاً کوه‌ها پیش از اینکه ما راجع به آنها سخن بگوییم وجود داشته‌اند و اگر بدان باور نداشته باشیم، نمی‌دانیم که چطور این بازی زبانی را که شامل کلمه کوه است بازی کنیم. باید به خاطر داشته باشیم که چنین ادعایی در نظام رورتی به هیچ وجه راجع به واقعیت و یا ادعایی راجع به حقیقت عینی موضوع نیست.

۱۰۵ نقد و بررسی ساخته‌انگاری واقع با تکیه بر آرای پل بوقوسیان (Critique and Review of Constructivism of Reality Based on Paul Boghossian's Views)

براساس ساخته‌انگاری نسبی‌انگاران رورتنی مشکل ناسازگاری هم به راحتی حل می‌شود. می‌توان جامعه‌ای را تصور کرد C1 که بر طبق نظریه T1، Xها وجود دارند و جامعه دیگری را تصور کرد C2 که بر طبق نظریه T2 هیچ Xای وجود ندارد، (یعنی چه؟ چه ناسازگاری‌ای بین این دو وجود دارد؟ دقیقاً اینجا ناسازگاری وجود ندارد! استاد اینجا ناسازگاری وجود ندارد. بوقوسیان معتقد است رورتنی از پس مشکل ناسازگاری برآمده) این دو نیز هیچگاه با یکدیگر تناقض ندارند. بوقوسیان یادآور می‌شود که مشکل ناسازگاری بدون مدل نسبی‌انگاران رورتنی قابل حل نیست. اما پیشتر نشان داده شد این مشکل از طریق ساخته‌انگاری نسبی‌انگاران گودمن نیز حل شدنی است که متأسفانه بوقوسیان به آن اشاره نمی‌کند.

بررسی و نقد نسبی‌انگاری

بوقوسیان پیش از آنکه به نقد نسبی‌انگاری نوع رورتنی بپردازد ابتدا سعی می‌کند تا تعریفی از آن ارائه دهد.

نسبی‌انگاری کلی راجع به واقعیات

۱. هیچ واقعیت مطلق از شکل P وجود ندارد؛
۲. اگر احکام واقعی (factual) ما احتمالی از صدق را داشته باشند، ما نباید بیاناتی از شکل P₀₀ را به عنوان بیان این ادعا واقعا P، تفسیر کنیم؛ بلکه در عوض به عنوان بیان این ادعای تفسیر می‌کنیم که بر طبق تئوری T که ما پذیرفتیم P؛
۳. نظریات مختلف بسیاری برای توصیف جهان وجود دارد، اما هیچ واقعیتی نیست که به سبب آن یکی از این نظریات وفادارتر از دیگری به شیوه‌ای که اشیاء به خودی خود موجودند، باشد (Ibid, p.52). به این ترتیب، بوقوسیان به نقد نسبی‌انگاری کلی می‌پردازد. او در ابتدا استدلال سنتی علیه آن را مطرح می‌کند سپس به استدلال خودش می‌پردازد.

استدلال سنتی علیه نسبی‌انگاری

بوقوسیان نسبی‌انگاری کلی رورتنی را شبیه بیانیه معروف پروتاگوراس که انسان مقیاس همه چیز است می‌داند. متأسفانه بوقوسیان به تفاوت این دو متفکر اشاره نمی‌کند و به همین سبب از نقدهای سنتی برای نقد نسبی‌انگاری نوع رورتنی بهره می‌جوید. با اینکه هر دو متفکر در انکار عینی‌گرایی همدستان‌اند، اما روایت‌های آن دو از نسبی‌انگاری یکسان نیست. غالباً نسبی‌انگاری پروتاگوراس را صورت افراطی نسبی‌انگاری می‌دانند؛ چراکه حقیقت (truth) و شناخت نسبت به افراد مطرح می‌شوند (Siegle, 1987, p.4). در واقع نسبی‌انگاری پروتاگوراس در حوزه شناخت مطرح است و او

کاری به واقعیت فی نفسه ندارد اما رورتی، به بیان خود بوقوسیایان یک برساخته‌انگار نسبی‌انگار در حوزه واقع است یعنی به چیزی مستقل از توصیفات ما باور ندارد و این توصیفات نیز متعددند. همچنین نسبی‌انگاری رورتی به تعبیر کلی وابسته به موقعیت است و فراتر از افراد قرار می‌گیرد. اما به هر روی بوقوسیایان از استدلال‌های سنتی علیه نسبی‌انگاری واقع بهره می‌جوید.

بوقوسیایان مدعی است فیلسوفان مدت مدیدی بر این باور بودند که نسبی‌انگاری راجع به واقع نامسجم است. به‌واقع از نظر او در استدلال سنتی، نسبی‌انگار با یک دو راهی دشوار روبه‌روست یا نسبی‌انگار معتقد است که دیدگاهش مطلقاً صادق است یا صرفاً به‌صورت نسبی صادق است. اگر اولی منظور باشد، او خودش را باطل می‌کند؛ چراکه حداقل یک حقیقت مطلق را می‌پذیرد و یک استدلال خودشکن محسوب می‌شود و اگر دومی صادق باشد ما می‌توانیم آن را نادیده بگیریم، از این‌رو که صرفاً بیان چیزی است که نسبی‌انگار موافق طبع می‌داند. نسبی‌انگاران مایل‌اند این استدلال خودشکن بودن را رد کنند به این عنوان که آن را یک حقه منطقی می‌دانند که هیچ ربطی به مسأله ندارد، اما بوقوسیایان معتقد است هیچ چیز بدتر از این نیست که مشخص شود نظریه‌ای از طریق خودش غلط است. این فیلسوف اینجا مدام بین نسبی‌انگاری واقع و نسبی‌انگاری حقیقت در تردد است. درواقع استدلال سنتی راجع به نسبی‌انگاری در باب حقیقت و / یا توجیه عقلانی است نه راجع به واقع که مدنظر رورتی است. از این‌رو پرداختن بوقوسیایان به استدلال سنتی در اینجا بی‌وجه است. بوقوسیایان مطرح می‌کند که با استدلال سنتی مخالف است به این دلیل که روشن نیست از پذیرش این امر که نسبی‌انگاری خود نسبت به یک نظریه صادق است، نتیجه می‌شود نسبی‌انگاری صرفاً گزارشی است از آنچه نسبی‌انگار آن را موافق طبع می‌یابد. شاید نسبی‌انگاری نسبت به یک نظریه صادق باشد که به صلاح ما نسبی‌انگاران و غیرنسبی‌انگاران است که آن را بپذیریم.

استدلال بوقوسیایان

بوقوسیایان می‌کوشد استدلال متفاوتی را طرح کند که مشکل مذکور را نداشته باشد. وی یاد آور می‌شود که در نسبی‌انگاری هیچ واقعیتی از این شکل نمی‌تواند موجود باشد که «دایناسورها وجود داشته‌اند». بلکه تنها واقعیاتی از این شکل موجودند که «بر طبق نظریه‌ای که ما پذیرفتیم، دایناسورها وجود دارند». بوقوسیایان بر این قضیه دوم متمرکز می‌شود و می‌پرسد آیا واقعیت مطلق از این شکل وجود دارد؟ او مدعی است پاسخ مثبت یا منفی به این سؤال هر دو مشکل ساز است. کسی که پاسخ مثبت به این سؤال دهد حداقل با سه مشکل مواجه می‌شود:

اول، نسبی‌انگار از مقصود اصلی‌اش که عبارت بود از اینکه هیچ واقعیت مطلق به هیچ شکلی وجود ندارد و همه واقعیات نسبی‌اند، باز می‌ماند؛ و در عوض می‌گوید واقعیات مطلق نظریاتی‌اند که جوامع مختلف آن‌ها را پذیرفته‌اند یا به بیان دیگر واقعیات مطلق واقعیات مربوط به باورهای ماست و این دیگر نسبی‌انگاری کلی نیست؛

نقد و بررسی ساخته‌انگاری واقع با تکیه بر آرای پل بوقوسیان
(Critique and Review of Constructivism of Reality Based on Paul Boghossian's Views)

دوم، مشکلی که به نوعی برآمده از اولی است این است که در این صورت ما دچار دیدگاه بسیار عجیبی خواهیم شد؛ چراکه واقعیاتی چون کوه‌ها و دایناسورها را واقعیات مطلق نمی‌دانیم اما واقعیاتی مربوط به باورهایمان را واقعیات مطلق می‌دانیم که این امر در طول تاریخ بی‌سابقه بوده است. در طول تاریخ همیشه این امر ذهنی بوده است که مشکل ساز و بفرنج بوده نه امر فیزیکی تا جایی که ما کسانی را داریم که به کل منکر امر ذهنی هستند که به آن‌ها حذف گرامی‌گوییم؛

سوم، در نهایت اینکه پاسخ مثبت به این سؤال به نظر خلاف انگیزه اصلی نسبی‌انگاران است زیرا ایده نخستین نسبی‌انگار این است که یک نوع عدم‌انسجام راجع به واقعیات مطلق خواه آن‌ها واقعیات ذهنی باشند یا واقعیات فیزیکی یا واقعیات هنجاری (Normative) وجود دارد، نه اینکه امور ذهنی در موقعیت بهتری از امور فیزیکی قرار دارند که در این صورت استدلال متفاوتی را ارائه می‌دادند (Boghossian, Op.cit, pp.54-55).

این سه مشکل به نظر دلایل محکم و قانع‌کننده‌ای را برای انکار صورتی از نسبی‌انگاری که ناشی از پاسخ مثبت به سؤال بوقوسیان است، فراهم می‌کنند. اما با دقت بیشتر ملاحظه می‌شود که نخستین مشکل به نظر نوعی از همان مشکلی است که استدلال سنتی به آن اشاره می‌کند. دومین مشکل در بهترین حالت مربوط به نسبی‌انگاری متافیزیکی است که راجع به بنیادی بودن یا ثبات نسبی واقعیات فیزیکی در مقابل واقعیات ذهنی است و مشکل سوم به عدم‌انسجام مفهوم مطلق واقعیات می‌پردازد تا مفهوم حقیقت مطلق که مد نظر نسبی‌انگاران سنتی است.

بازگردیم به پاسخ منفی به سؤال بوقوسیان، پاسخ منفی چه معنایی دارد؟ پاسخ منفی به این سؤال از نظر وی در واقع به این معنی است آن قضیه صرفاً صادق نیست؛ بلکه آن واقعیت تنها نسبت به نظریه‌ای که پذیرفتیم صادق است. یعنی بر طبق نظریه‌ای که پذیرفتیم، نظریه‌ای وجود دارد که ما آن را پذیرفته‌ایم و بر طبق این نظریه اخیر دایناسورها وجود داشته‌اند. دوباره سؤال ما تکرار می‌شود که آیا بر طبق این قضیه واقعیت مطلق وجود دارد و نسبی‌انگار زیر بار واقعیت مطلق نمی‌رود و این قضیه مبدل به یک قضیه نامتناهی از قضایایی می‌شود که ما آن‌ها را پذیرفته‌ایم و همینطور ادامه می‌یابد که نه قابل بیان و نه فهمیدنی است. از این رو می‌بینیم که نسبی‌انگار با دو راهی دشواری مواجه می‌شود که یا شکلی که به ما ارائه می‌دهد در بیان دیدگاه مذکور که تنها واقعیات نسبی وجود دارند، ناموفق است؛ یا اینکه آن ادعا را باید چنان تفسیر کنیم که شامل قضایای نامتناهی می‌شود که نه می‌توانیم بیان کنیم و نه بفهمیم.

درواقع جدید بودن استدلال بوقوسیان در رسیدن به این تعارض است. استدلال بوقوسیان علیه انسجام نسبی‌انگاری ملهم از رورتی موفق است و آشکارا متفاوت از استدلال سنتی است؛ چراکه اساساً به نوع متفاوتی از نسبی‌انگاری، نسبی‌انگاری واقع اشاره دارد تا نسبی‌انگاری نوع پروتاگوراسی که در طول تاریخ فلسفه محل نقد و بررسی بوده است و رورتی نیز همیشه خود را از این نوع اخیر نسبی‌انگاری دور داشته است، چیزی که بوقوسیان هرگز به آن اشاره نکرده است. در نهایت بوقوسیان نتیجه می‌گیرد که دیدگاه‌های ساخته‌انگاری چه ساخته‌انگاری کارد شیرینی‌بر و چه ساخته‌انگاری نسبی‌انگار هر دو دچار

مشکلاتی هستند که هیچ یک نمی‌توانند پاسخ قاطع و محکمی به آن بدهند. ازین‌رو راهی نیست جز اینکه تصدیق کنیم واقعیات عینی و مستقل از ذهن وجود دارند.

نتیجه‌گیری

چنانکه در این مقاله از نظر گذشت بوقوسیان ساخته‌انگاری واقع را براساس نظریهٔ وابستگی توصیفی واقعیات توصیف می‌کند. او ساخته‌انگاری واقع را از نظریهٔ دیگری به نام نسبیت اجتماعی توصیفات تمیز می‌دهد و معتقد است اغلب این دو در هم در آمیخته‌اند. اما با بررسی بیشتر نشان می‌دهد که نظریهٔ دوم به هیچ‌وجه مؤید نظریهٔ اول نیست به طوری‌که می‌توان به دومی معتقد بود و اولی را نپذیرفت. به همین ترتیب او به بررسی استدلال‌ات مؤید وابستگی توصیفی واقعیات می‌پردازد و این ادله را در آثار گودمن و پاتنم پیگیری می‌کند. بوقوسیان نشان می‌دهد این دیدگاه‌ها در نهایت مستلزم واقعیاتی است که وابستگی توصیفی نداشته باشند.

در نهایت سه مشکل برای ساخته‌انگاری واقع برمی‌شمرد که از نظر او هیچ یک از این دو ساختگرای واقع از عهدهٔ پاسخ دادن به آن بر نمی‌آیند. آن مشکلات عبارتند از: علیت رو به عقب، کفایت مفهومی و مشکل ناسازگاری. اما نشان داده شد که مشکل اول نوعی مصادره به مطلوب است و نقد ساخته‌انگاری از موضع عینی‌گرایی است همان خطایی که پیشتر شفلر نیز مرتکب شده بود و مشکل سوم را نیز که نویسندهٔ مورد بحث مدعی است گودمن از عهدهٔ پاسخ به آن بر نمی‌آید، با اشاراتی که به اندیشهٔ گودمن شد نشان داده شد که چنین ایرادی در خصوص نسبی‌انگاری هستی‌شناختی گودمن مطرح نیست. از این‌رو ادعای بوقوسیان بی‌اساس است. البته این مشکل برای ساخته‌انگاری واقع به قوت خود باقیست اما در خصوص گودمن صادق نیست. سپس رأی بوقوسیان در خصوص ساخته‌انگاری نسبی‌انگارانۀ رورتی مطرح شد که مدعی است مشکلات مذکور بر آن وارد نیست. درنهایت او سعی دارد با نقد نسبی‌انگاری نزد رورتی آخرین ضربه را به برساخته‌انگاری واقع فرود آورد و به مقصود خود نائل آید. اما او با برابر دانستن موضع رورتی با پروتاگوراس در واقع دچار خطا می‌شود؛ چراکه پروتاگوراس به نسبی‌انگاری معرفتی یا حقیقت و رورتی به نسبی‌انگاری در باب واقع قائل است. او استدلال خودش را در مقابل استدلال سنتی قرار می‌دهد در صورتی‌که مقصود آن‌ها متفاوت است. با وجود این استدلال بوقوسیان در بخش اول در واقع شبیه استدلال سنتی است اما در بخش دوم شاهد نوآوری او هستیم. بوقوسیان نقد خود بر این موارد را راهی برای اثبات عینی‌گرایی می‌داند اما سؤالی که در پروژۀ او بی‌پاسخ می‌ماند این است که آیا نقد نسبی‌انگاری مستلزم قوت عینی‌گرایی است؟ با توجه به اینکه نسبی‌انگاری و عینی‌انگاری تنها شقوق راجع به واقع نیستند از این‌رو چنین ادعایی بی‌اساس به نظر می‌رسد.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای آشنایی با انواع نسبی‌انگاری ر.ک:
Baghrmian, Maria, *Relativism*, Routledge: London and New York. 2004
 ۲. Nelson Goodman (۱۹۰۶-۱۹۸۸) فیلسوف معاصر آمریکایی با گرایش‌های فنومنالیستی و نسبی‌انگارانه.
 ۳. Hilary Putnam (۱۹۲۶ - تاکنون) فیلسوف تحلیلی معاصر آمریکایی و صاحب اثر در زمینه‌های فلسفه ذهن، زبان و علم.
 ۴. Paul Boghossian استاد فلسفه در دانشگاه "نیویورک". علاوه بر این منصب، او استاد دانشگاه "میشیگان" و استاد مهمان دانشگاه "پرینستون" نیز می‌باشد. حوزه پژوهشی او شامل معرفت‌شناسی، فلسفه ذهن و فلسفه زبان است. کتاب‌های او عبارت‌اند از: *محتوا و توجیه: مقالات فلسفی*، *مقالات جدید در خصوص امر پیشینی و ترس از شناخت*.
 ۵. Richard Rorty (۱۹۳۱-۲۰۰۷) فیلسوف پساتحلیلی و پراگماتیست معاصر آمریکایی.
 ۶. البته بوقوسیان خود دقیقاً مشخص نمی‌کند که از چه منابعی بهره برده است
 ۷. فیزیکیالیسم نظریه‌ای متافیزیکی است مبنی بر اینکه ماهیت جهان واقعی (actual) یعنی جهان و هر چه در آن است فیزیکی است. البته آن‌ها منکر این نیستند که ممکن است در نظر اول اشیاء چنین به نظر نیایند اما آن‌ها مصرند که در نهایت همه چیز فیزیکی است.
 ۸. فنومنالیست نظریه‌ای مبتنی بر پدیدارها (appearance) است. فنومنالیست‌های اولیه موضوعات فیزیکی را برحسب احساسات واقعی و ممکن تحلیل می‌کنند و فنومنالیست‌های اخیرتر بیشتر صورتی‌زبانی دارند. آن‌ها معتقدند که جملات راجع به اشیاء فیزیکی می‌توانند به جملات راجع به داده‌های حسی تحلیل شوند.
 ۹. گودمن بحث‌هایی را نیز در زمینه معیار درستی ارائه می‌دهد مبنی بر اینکه تنها تعبیر درست می‌توانند جهان را بسازند. او معیار درستی را متفاوت با معیار صدق سنتی می‌داند و معیار درستی را تناسب با عمل می‌داند. از آنجایی که نگارنده قصد ندارد به طور تخصصی وارد مباحث گودمن شود این مطلب را به خواننده می‌سپارد. برای توضیح بیشتر ر.ک:
Goodman, Nelson. *Notes on Well-made World*. in *Ibid*, p.154.
Goodman, Nelson, *Ways of Worldmaking*, Indianapolis: Hackett Publishing Co., 1978.
- البته مباحث مختلفی نیز در خصوص کفایت معیار تناسب با عمل مطرح شده است در این زمینه ر.ک:
۱۰. گودمن با این تعبیر عملاً خود را از متفکرانی که از جهان‌های ممکن متکثر رأی جهان بالفعل

یگانه سخن می‌گویند، جدا می‌کند. به عبارت دیگر برخی برای یک جهان بالفعل، تعبیر مختلفی دارند که از آن به جهان یاد می‌کنند اما گودمن از جهان‌های بالفعل متکثر سخن می‌گوید.

۱۱. همان‌طور که از این نقل قول بر می‌آید حتی نسبت‌های علی هم نزد رورتی ذیل توصیف، معنا می‌یابد. رورتی معتقد است ما نمی‌توانیم بین نقش فعالیت توصیفی‌مان، کاربردمان از کلمات و نقش بقیه جهان در توجیه صدق باورهای صادقمان تمایز قائل شویم. او معتقد است این امر ناشی از کنار نهادن اصل جزمی سوم تجربه‌گرایی است که به تمایز شاکله و محتوا مربوط می‌شود و این به معنای دست کشیدن از تقسیم گزاره‌ها به گزاره‌هایی که صدقشان از طریق جهان تعیین می‌شود و گزاره‌هایی که صدقشان از طریق ما و همین‌طور مسأله دشوار و مشکل‌ساز رئالیسم و آنتی رئالیسم از طریق حذف پیش فرض‌های اصالت باز نمودی‌ها از آن مسأله بغرنج محرز می‌شود. به همین ترتیب بنا به نظر رورتی با کنار گذاشتن تمایز شاکله - محتوا، دیگر احتیاجی به تمایز بین ویژگی‌های ذاتی و نسبی اشیاء نداریم.

۱۲. گودمن در مقاله *یادداشت‌هایی درباره جهان خوب ساخته شده* در بخشی به این مسأله می‌پردازد که چطور ما اشیاء را با کلمات می‌سازیم.

۱۳. البته منظور گودمن از ساختن جهان ساختن با دست نیست؛ بلکه ساختن با ذهن، زبان یا نظام‌های نمادین ر.ک:

Goodman, Nelson, *On Starmaking*. In Ibid, p.145.

از آنجاکه نگارنده سعی دارد تنها به نکات کلیدی و اصلی گودمن بپردازد، چندان وارد بحث‌های تخصصی گودمن راجع به چگونگی ساخت جهان نمی‌شود. در این خصوص رجوع کنید به کتاب کلیدی گودمن در این زمینه:

Goodman, Nelson, *Ways of Worldmaking*. Indianapolis: Hackett Publishing Co., 1978.

۱۴. "جان سرل" نیز این مثال پاتنم را به عنوان استدلالی از نسبییت مفهومی علیه رئالیسم مطرح می‌کند و به نقد آن می‌پردازد. او نیز معتقد است نسبی‌انگاری مفهومی هیچ تضادی با رئالیسم ندارد. ر.ک:

Searle, John, *The Construction of Social Reality*, Published by the Penguin Group, 1995. pp.160-7.

۱۵. پاتنم به دو نوع رئالیسم قائل است: رئالیسم متافیزیکی که مراد از آن همان رئالیسم است و رئالیسم درونی که خود پیرو آن است و در ابتدای بخش پاتنم کمی آن را توضیح دادم. برای توضیح بیشتر ر.ک:

Putnam, Hilary, *Realism with a Human Face*, Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1990.

۱۶. برای ملاحظه نقد دیویدسن ر.ک:

Davidson, Donald, *Inquiries into Truth and Interpretation*, Oxford: Clarendon Press, 1982. pp:183-198.

۱۷. Robert Koch (۱۸۴۳-۱۹۱۰) فیزیکدان آلمانی.

۱۸. منظور از برساخته‌انگاری کلی آنی است که برساخته‌انگاری را به همه واقعات بسط می‌دهد اما برساخته‌انگاری جزئی قائل به برساخته‌انگاری تنها در برخی حوزه‌ها نظیر حوزه اخلاق، ریاضیات و... است.

۱۹. لازم به ذکر است که متفکران دیگری نظیر "آندره کوکلا" نیز پیش از بوقوسیان مشکل ناسازگاری را مطرح کرده و برخلاف بوقوسیان مدعی است برساخته‌انگاری گودمن از پس این مشکل بر می‌آید. کوکلا مشکل ناسازگاری را در برساخته‌انگاری مطرح می‌کند و آن را از مشکل ناسازگاری در نسبی‌انگاری معرفتی متمایز می‌کند. در این خصوص رک:

Kukla, Andre, *Social constructivism and the philosophy of science*; London, Routledge, 2000, pp.91-104.

۲۰. البته با توجه به بحث‌هایی که پیشتر شد، ملاحظه کردیم که گودمن معتقد به نوعی برساخته‌انگار حداکثری است به این معنا که زیر بار مواد خامی مستقل از ذهن ما که جهان از آن برساخته شده باشد نمی‌رود. اما با تمام این اوصاف به نظر می‌رسد انتقاد بوقوسیان بجاست و لازمه دیدگاه گودمن نوعی اعتقاد به واقع‌گرایی است و از این رو اصلاح کارد شیرینی بر کانتی هم صفت مناسبی است.

فهرست منابع

Baghramian, Maria (2004) *Relativism*, Routledge: London and New York.

Boghossian, Paula (2006) *Fear of Knowledge*; New York: Oxford University Press.

Davidson, Donald (1982) *Inquiries into Truth and Interpretation*, Oxford: Clarendon Press.

Goodman, Nelson (1978) *Ways of Worldmaking*; Indianapolis: Hackett Publishing Co.

----- (1996a) "Words, Works, Words" In *Starmaking: Realism, Anti-Realism, and Irrealism*, ed. Peter McCormick, Cambridge, Mass: The MIT Press.

----- (1996b) "The Way the World Is". In *Starmaking: Realism, Anti-Realism, and Irrealism*, ed. Peter McCormick, Cambridge, Mass: The MIT Press.

----- (1996c) "Notes on Well-made World" In: *Realism, Anti-Realism, and Irrealism*, ed. Peter McCormick.

-----.(1996d) “On Starmaking” In *Starmaking: Realism, Anti-Realism, and Irrealism*, ed. Peter McCormick, Cambridge, Mass: The MIT Press.

James F. Harris (1992) *Against Relativism*; Open Court Publishing Company.

Hacking, Ian (1999) *The Social Construction of What?*; Cambridge, USA, Harvard University.

Kukla, Andre (2000) *Social constructivism and the philosophy of science*; London, Routledge.

Putnam, Hilary (1990) *Realism with a Human Face*. Cambridge, Mass: Harvard University Press.

-----.(1996) “Reflection on Goodman’s Ways of Worldmaking.” In *Starmaking: Realism, Anti-Realism, and Irrealism*, ed. Peter McCormick, Cambridge, Mass.: The MIT Press.

Rorty, Richard (1998) *Truth and Progress, Philosophical Papers*, Volume 3. New York: Cambridge University Press.

Siegle, Harvey (1987) *Relativism Refuted: A Critique of Contemporary Epistemological Relativism*. D. Reidel Publishing Company.

Searle, John (1995) *The Construction of Social Reality*. Published by the Penguin Group.

Scheffler, Israel (1996) “The Wonderful World of Goodman”, In *Starmaking: Realism, Anti-Realism, and Irrealism*, ed. Peter McCormick, p.133-41. Cambridge, Mass: The MIT Press.